

بسم الله الرحمن الرحيم

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ (يوسف /7)

«همانا در حکایت یوسف و برادرانش نشانه هایی است برای پرسشگران»

مطلب اول: آیات جمع آیه به معنی نشانه است. کلمه آیه یک مفهوم شناختی است. می تواند به معنای شناخت، معرفت، بینش و دانش بکار برود.

مطلب دوم: سائلین جمع سائل به معنی خواهنده است. هم به معنی سائل بکار می رود و هم پرسشگر. چون هر دو طالب و خواهان خیر هستند یکی خیر مادی و دیگری خیر معنوی.

معنای تفسیری: اگر با ذهن صامت، ساکت و لال این سوره را بخوانید، هرچند ثواب دارد، اما معرفت بخش نیست. بینش افزا نیست. باعث رشد روحی نمی شود. اما اگر با ذهن پرسشگر، کنجکاو، کنکاشگر این سوره خوانده شود، معرفت افزا، بینش افزا و رشد آور خواهد بود.

فاز اول (بطن 1)

آیا این ویژگی یعنی (پرسشگرانه مطالعه کنیم، معرفت بخش و رشد افزا خواهد بود) مخصوص حکایت حضرت یوسف (ع) است. یا همه سوره های قرآن کریم از این ویژگی برخوردارند؟ یعنی پرسشگرانه بخوانیم، معرفت بخش خواهند بود.

با اندکی تأمل در می یابیم که این ویژگی مخصوص سوره یوسف نیست. بلکه همه قرآن کریم چنین است. برای نمونه این آیه از سوره بقره را در نظر می گیریم: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره /2)

در خوانش صامت و بدون پرسش، سوالی مطرح نمی‌شود عبور می‌کنیم به آیات بعدی. در مطالعه و خوانش پرسشگرانه پرسش مطرح می‌شود: قرآن اگر کتاب هدایت است، بایستی هدایت باشد برای گمراهان، جاهلان، فاسدها و فاسق‌ها. معنی هدایت بودن برای پارسایان چیست؟ (تفکر)

تقوا امری ذومراتب و دارای شدت و ضعف است. عالیتترین حد تقوا در انبیاء و اوصیاست. حداقل تقوا می‌تواند در برخی از افراد فاقد دین هم باشد. طبق آیه فوق حداقلی از تقوا لازم است تا یک انسان انگیزش لازم، عطش کافی برای مطالعه قرآن داشته باشد. یک انسان ستمگر یا فاسق یا فاسد یا عیاش یا مترف هیچوقت میل و انگیزه برای تلاوت قرآن و مطالعه و تدبیر در آن نخواهد داشت. بعد از این که با آن تقوا حداقلی انسان به سراغ قرآن کریم رفت و قرآن را تلاوت نمود، بخصوص با تفکر و تدبیر، از آنجا که قرآن کریم نور است، دست او را خواهد گرفت و به مراتب و مدارج بالای تقوا خواهد بُرد. به همین ترتیب از سروش غیبی ندا خواهد رسید: «اقرء و ارق» یعنی بخوان و بالا برو.

الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام : عَلَیْكَ بِالْقُرْآنِ ، فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ ... وَ جَعَلَ دَرَجَاتِهَا عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ ، فَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَالَ لَهُ : إقْرَأْ و اِرْقْ ، و مَنْ دَخَلَ مِنْهُمْ الْجَنَّةَ لَمْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنْهُ مَا خِلا النَّبِيِّونَ وَ الصِّدِّيقُونَ» (بحار الأنوار 8/133/39)

« بر تو باد تلاوت قرآن؛ زیرا خداوند بهشت را آفرید ... و درجات آن را به اندازه آیات قرآن قرار داد. پس هر که قرآن بخواند، قرآن به او می‌گوید: بخوان و بالا رو. و هر کس از این افراد وارد بهشت شود در آن جا کسی بلند مرتبه تر از او نخواهد بود مگر پیامبران و صدیقان»

نتیجه قانون فوق (با ذهن سائل متن خواندن...) در کل سوره های قرآن کریم صادق بوده و ساری و جاریست.

فاز دوم (بطن 2)

آیا قانون فوق فقط در باره وحی آسمانی یعنی آیات قرآن کریم، صادق است یا سخنان معصومین (ع) همانند نهج الفصاحة، نهج البلاغه، متون روایی شیعه و سنی، نیایش های مأثوره مثل دعای کمیل، مناجات شعبانیه، دعای عرفه، دعای ابوحمزه ثمالی و کل صحیفه سجادیه و هم چنین هستند؟

با قدری تأمل و تحقیق متوجه می شویم که قانون فوق در مورد همه متون معتبر روایی هم صادق است. دو نوع نهج البلاغه خوانی داریم. با ذهن لال و بدون پرسش در این صورت معرفت افزایی نیست. با ذهن سائل و پرسشگر، در این صورت معرفت افزاست.

نمونه

علی (ع) «الدنيا... وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرْتَهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» (نهج البلاغه / خطبه 80)
«دنیا پدیده ای است که هر کس با آن نگرست، بینا شد و هر کس به آن نگرست؛ نابینا شد»

بدون پرسشگری، معرفتی از این متن بدست نمی آید. اما وقتی می پرسیم: فرق "أبصر بها" با "ابصر اليها" در

چیست که طبق اولی انسان بصیر و روشندل می شود و طبق دومی انسان کوردل می گردد؟ (تفکر)

با اندکی تفکر در می یابیم "ابصر بها" یعنی نگاه "ما يُنظر به" و "أبصر اليها" یعنی "ما يُنظر فيه" توضیح این

که دو نوع نگاه به آینه می توان داشت. یکی نگاه ابزاری همین نگاه ساده که هنگام بیرون آمدن از خانه به آینه

می کنیم و سر و وضع خودمان را مرتب می نماییم. در این نوع نگاه اصلا به خود آینه توجه نداریم بلکه به

صورت و سیمایی خودمان دقت می کنیم. در شکل دوم فرض کنید آینه نداریم و رفته ایم فروشگاه آینه فروشی و

قصد خریدن آینه را داریم. در این نوع نگاه هم فقط به آینه توجه داریم و خودمان را اصلاً نمی بینیم.

دنیا هم چنین پدیده ای است اگر آن را آینه قرار دهیم برای دیدن خالق و عظمت و جلال و شکوه رب العالمین و

آفریدگار نعمت ها و این نوع نگاه در ما عادت و ملکه بشود، عارف خواهیم شد.

اما اگر به دید تصاحب، تملک و طمع به دنیا نگاه کنیم، در این صورت مثل همه دنیاگرایان و دنیا دوستان و دنیا

پرستان از حقایق هستی غافل گشته بلکه به لحاظ باطنی و معنوی کور و نابینا خواهیم شد و بجای عارف شدن از

"اولئک کالانعام بل هم اضل" سر در خواهیم آورد.

نتیجه این که قانون فوق در همه متون روایی هم صادق است.

فاز سوم (بطن 3)

آیا قاعده فوق در باره متون ادبی مثل اشعار سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، مولوی، حافظ شیرازی و ... هم

صادق است؟

مطلب مفید:

ما ایرانیان به دو اعتبار ابر قدرت دنیا هستیم. یکی میراث و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) یعنی آنچه از

معصومین علیهم السلام به صورت مکتوب به ما رسیده است. این همان ثقل دوم است که در حدیث شریف ثقلین

آمده است.

قال رسول الله (ص): «أنتي تاركٌ فيكم الثقلين؛ كتاب الله و عترتي؛ ما ان تمسكتكم بهما لن تضلوا ابداً»¹ « من شما را ترک می کنم اما دو میراث گرانبها باقی می گذارم یکی قرآن کریم و دیگری عترت و اهل بیت؛ تا زمانیکه به این دو تمسک می جوئید هرگز گمراه نخواهید شد.»

ممکن است گفته شود کشورهای مسلمان دیگر هم این قدرت و سرمایه را دارند. در پاسخ گفته می شود درست است که کشورهای مسلمان دیگر از ثقل اول یعنی قرآن کریم بهره مند هستند. اما از ثقل دوم یعنی مکتب و مذهب و میراث اهل البیت (علیهم السلام) محروم اند. و همین نقطه فارق، باعث ابرقدرتی ایرانیان است.

دومین سبب و وجه ابرقدرتی ایرانیان میراث عرفانی بسیار غنی است که قطعاً در هیچ کشوری به این اندازه و حدّت و شدّت نیست.

این دو سرمایه عظیم بخصوص میراث اهل البیت (علیهم السلام) از ایران به لحاظ فکری و منطق و اندیشه یک ابر قدرت ساخته است و خواهد ساخت و اگر اهل تفکر باشیم خواهیم دید که آینده از آن ابر قدرت فکری و معنوی است. ابر قدرت های مادّی و نظامی محکوم به فنا و زوال هستند. چنانچه در تاریخ صدها مورد از این ابرقدرت ها آمده و رفته اند. کجایند فرعون ها؟ نمرودها؟ شداد ها؟ اسکندر مقدونی ها؟ نرون ها؟ چنگیزخان ها؟ هیتلرها و استالین ها؟

با تحقیق در می یابیم دو گونه متن ادبی خواندن داریم یکی با ذهن لال و صامت که در این صورت فایده معرفتی ندارد. دوم با ذهن پرسشگر و کنکاش گر که در این صورت معرفت افزا و رشد افزا خواهد بود.

نمونه 1.

حافظ شیرازی:

فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

دو یار زیرک و از باده کهن دو منی

من این مقام به دنیا و آخرت ندهم

اگرچه در پی ام اُفتند هر دم انجمنی

هر آن که گنج قناعت به گنج دنیا داد

فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی

خوانش این ابیات بدون پرسش ممکن است لذت خیالی اندکی به همراه داشته باشد ولی تهی از معرفت خواهد بود. با پرسشگری می توان به لطایف این ابیات نائل شد.

مراد از "این مقام" در بیت دوم چیست؟

دقیقا نمی دانیم مراد حافظ از دو یار زیرک چیست؟ ممکن است دل و عقل بوده باشد.

اما باده کهن و شراب و می در اشعار حافظ بیشتر به ذکر و انواع ذکر عمیق و شدید اشاره دارد.

با این اوصاف تصور کنید فضای دنج و خلوت و سبزی را که حافظ در آن به تلاوت و تدبیر در کتاب یعنی قرآن کریم یا هر کتاب حکمت آموز دیگر می پردازد.

بعد به این حس و احساس می رسد که این حال و این مقام والاتر و عزیزتر از دنیا و آخرت و بهشت و نعم بهشتی است. شبیه این ابیات در جاهای دیگر دیوان حافظ آمده است.

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رُکن آباد و گُلگشت مصلی را

نتیجه این که با ذهن پرسشگر خواندن ادبیات ضمن چشاندن لذت نهفته در آن باعث افزایش معرفت انسان نسبت به خود و جهان هستی می شود.

فاز چهارم (بطن 4)

با متون علمی اعم از علوم طبیعی مانند فیزیک، شیمی و زیست شناسی یا علوم انسانی مثل روانشناسی، جامعه شناسی و مدیریت یا علوم عقلی مانند منطق، فلسفه و ریاضیات دو نوع رابطه متصور است. مطالعه با ذهن لال و صامت و مطالعه با ذهن پرسشگر و کنجکاو. اگر فرد مطالعه کننده هنگام مطالعه، متن را پرسش باران کند، در این

صورت بعد از مدتی به خلاقیت، ابتکار و نوآوری نائل خواهد شد. رابطه او با متن رابطه عاشقانه خواهد شد. درس خواندن تاجر صفتانه راه به جایی نمی برد. آن دسته از اهل علم توانسته اند علم جدید تولید کنند و ابداع و اختراعات جدیدی را ثبت کنند که عاشقانه درس می خواندند و به پژوهش می پرداختند.

بنابراین مطالعه پرسشگرانه متون، اولاً مطالعه را بسیار لذت بخش می کند. ثانیاً مطالعه کننده را مبدع، مبتکر و احياناً مخترع تربیت می کند.

در مطالعه منفعلانه یعنی بدون پرسشگری، دانشجو یا اهل مطالعه شبیه یک حافظه است. مانند لوح فشرده یا فلش. اما در مطالعه فعال و پرسشگرانه ذهن مطالعه کننده شبیه یک چشمه جوشان است.²

فاز پنجم (بطن 5)

هنر همزاد دین و دانش است. هنر، دین و دانش سه بُعد از روح بشر هستند و همزاد انسانند. تا بر روی زمین انسانی باشد این سه نهاد خواهند بود. آنهایی که آرزوی به پایان رسیدن نهاد دین یا هنر را در سر می پروراندند، فقط بر طبل نادانی خود می کوبند و جهالت خود را اثبات می کنند. هنر اقسام و شاخه های متعددی دارد. برخی از مصادیق بارز هنر: سینما و تئاتر و نقاشی و طراحی و ... است.

هر چند در کشور ما حدود هشتاد درصد فیلم های سینمایی؛ سبک، کم عمق، سطحی و در واقع شایسته عنوان فیلم سینمایی نیستند. اما در لابلای تولیدات سینمایی گاهی آثار نفیس و فاخر هم دیده می شود. در سینمایی جهانی و بین الملل هم که بیشتر می توان فیلم عمیق و اصیل یافت.

حال می گوئیم دو نوع فیلم دیدن داریم. الف) تماشای فیلم بدون پرسشگری ب) تماشای فیلم با پرسشگری.

² در این زمینه توصیه می شود حتما کتاب «چگونه کتاب بخوانیم» نوشته مارتینر جی آدلر و چارلز ون دورن؛ ترجمه محمد صراف تهرانی؛ از انتشارات آستان قدس رضوی را مطالعه بفرمایید. مطالعه دقیق و چند باره این کتاب می تواند انقلابی در حیات علمی دانشجو و هر اهل علمی ایجاد کند. اگر این کتاب به درستی مطالعه و درک و فهم شود، نمره کم آوردن و مشروط شدن در پایان ترم به ضرر یا حداقل می رسد.

در قسم اول هیچ نوع بینش افزایی نیست. در نوع دوم که تماشاگر پرسشگر هم هست پرسش هایی همانند: آموزه های فلسفی این فیلم چیست؟ آموزه های روانشناختی این فیلم چیست؟ آموزه هایی جامعه شناختی این فیلم چیست؟ آموزه های زیباشناختی این فیلم چیست؟

اگر تماشاگری اینچنین فیلم تماشا نکند، بعد از مدتی خودش یک منتقد سینمایی می گردد.

نتیجه این که قانون ذهن صامت و ذهن پرسشگر در مقوله هنر هم صادق است.

فاز ششم (بطن 6)

همه ما این حکایت را شنیده ایم که ارشمیدس در حال استحمام بود که تکه چوبی به آب استخر کوچک حمام افتاد و فرو رفت. سنگ پا را انداخت فرو رفت. ارشمیدس پرسید چرا؟ با این چرا به قانون چگالی وزن اجسام پی برد.

یا قبل از نیوتن میلیون ها آدم، میلیاردها بار دیده بودن میوه ها از درخت به زمین می افتند، ولی هیچکدام متوجه جاذبه بین اجسام و نیروی جاذبه زمین نشده بودند. برای اولین بار نیوتن پرسید چرا سیب به زمین افتاد به آسمان نرفت. با این چرا به جاذبه موجود بین اجسام پی برد و انقلابی در فیزیک رخ داد.

اصولاً هر اختراعی و اکتشافی با یک پرسش شروع شده است.

پس دو نوع طبیعت دیدن داریم. با پرسش شبیه نگاه دانشمندان و بی پرسش همانند نگاه چارپایان. در نگاه اولی کشف و اکتشاف و اختراع و ابداع هست.

نتیجه نهایی

هر متنی اعم از متون نوشتاری یا هنری یا متن طبیعت را دو قسم می توان مطالعه کرد: با پرسش و بی پرسش.

اولی معرفت بخش است. دانش افزاست. باعث رشد فکری و روحی است. دومی نه.

تبدیل آیه به یک اصل و قاعده کلی

آیه شریفه 7 سوره حضرت یوسف (ع) یعنی «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ» به شکل زیر قابل تبدیل به یک قانون و قاعده یا فرمول در روش شناسی مطالعه است.

«لَقَدْ كَانَ فِي كُلِّ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ». X متغیر است. مانند متغیرهای فیزیک و ریاضی. هر متنی بجای ایکس گذاشته شود، این قانون درست خواهد بود. سوره یوسف، کل قرآن؛ نهج البلاغه و کل احادیث؛ متون ادبی، متون علمی؛ متون هنری و طبیعت.

با این تغییر و تبدیل یک آیه و گزاره شخصیه و جزیه تبدیل می شود به یک قانون علمی و اصل و چون از سوره حضرت یوسف (ع) اقتباس شده است، بهتر است در نامگذاری آن را اصل یوزارسیف بنامیم.

قانون فوق، یک گزاره فرادینی، عقلی و علمی خواهد بود. ملحد، کافر و مشرک هم اگر اهل منطق باشد آن را می پذیرد.

پرسی در آینه احادیث

درباره سؤال روایات متنوع و متعددی از معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است که به برخی از آنها می پردازیم:

حضرت محمد مصطفی (ص): «العلمُ خزائنٌ و مفتاحها السؤال؛ فاسألوا یرحمکم الله، فانه یؤجر فیہ اربعة: السائل و المعلم [المجیب]، المستمع و المحب لهم»³

«دانش خزانه هایی است که کلیدش پرسش است. پس پرسید رحمت خداوند بر شما باد که همانا در (فرایند پرسش و پاسخ) چهار گروه پاداش می برند: 1) پرسشگر 2) معلم پاسخگو 3) مستمع و شنونده این پرسش و پاسخ 4) فردی که این مجموعه را دوست دارد یعنی {پرسشگر و معلم و حضار مستمع را دوست دارد}»

³. میزان الحکمة/ باب سؤال

به غرب دنیا برویم یا به شرق دنیا برویم، سخنی به این زیبایی در باب اهمیت و جایگاه پرسش پیدا نمی‌کنیم. افسوس که ما مسلمانها قدر و ارزش این میراث گرانبها یعنی سخنان معصومین (ع) را نمی‌دانیم.

علی (ع): «القلوبُ أقفالٌ و مفاتيحها السُّؤالُ» «قلب‌ها قفل هستند و کلیدشان پرسش است»

سخن بسیار ژرفی است. قلب در ادبیات دینی به معنی عقل و هم به معنای دل بکار رفته است. اولی کانون ادراکات و دومی کانون احساسات است.

طبق فرض اول معنای سخن امام علی (ع) چنین می‌شود: عقل‌ها گنجینه‌هایی هستند که قفل اند، و کلید این گنجینه‌ها پرسش است. یعنی انسان اگر از خودش بپرسد که این عمل تفکر نامیده می‌شود، چشمه‌های جوشان معرفت از اندرون او می‌جوشد و سرازیر می‌شود.

طبق فرض دوم یعنی قلب به معنای دل، یعنی دل انسان جام جهان‌نماست. آینه سکندری است. این دل زمانی حقایق را نشان می‌دهد که با پرسش و تفکر به خودش مشغول باشد نه به ماسوی.

طبق تفسیر اول این سخن یادآور نظریه سقراط است. که معتقد بود روح انسان قبل از تولد همه معارف را بالقوه دارد. هنگام تولد بدن حجاب می‌شود در نتیجه فراموش می‌کند. با گفتگو؛ دیالکتیک و تزکیه و تقوا کم‌کم حجاب‌ها کنار می‌روند و انسان همه حقایق را می‌بیند.

حضرت محمد مصطفی (ص): «حَسُنَ السُّؤالُ نِصْفُ العِلْمِ» «نیکو پرسیدن، نصف دانش است»

امروزه رویکردی در روانشناسی معتقد است. نبوغ به داشتن حافظه قوی نیست. بلکه نبوغ یعنی هنر پرسشگری از خویشتن داشتن. هر شخصی که می‌تواند خوب و نیکو و جالب بپرسد، او نابغه است.

نقل شده که انشتین در دوره کهن سالی با برخی از هم‌شاگردی‌ها در پارک نشسته بودند و با هم صحبت می‌کردند. یکی از آنها از انشتین پرسید چطور شد شما با آن استعداد ضعیف، نابغه و فیزیکدان شدی و ما نشدیم.

پاسخ داد شما بزرگ شدید من همان کودک ماندم. توضیح این که کودکان در سنین 4 الی 5 سالگی به طور فزاینده و بی حد و حصر از والدین می پرسند. والدین آگاه این پرسشگری را هدایت و شکوفا می کنند. والدین ناآگاه هم این حس پرسشگری را در همان نطفه خفه می کنند.

انشتین می گوید : من همان کودک پنج ساله، ماندم و پرسیدم و پرسیدم و پرسیدم تا این که به اینجا رسیدم.

نکته نهایی

بسیاری از جملات قرآن کریم پرسشی هستند. (چرا؟)

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ؟

آیا آنچه را می کارید، می بینید؟

أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ؟

آیا شما آن را می رویانید یا ما می رویانیم؟

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ؟

آیا آبی را که می آشامید، می بینید؟

أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ؟

آیا شما آن را از ابر فرود آوردید یا ما فرو فرستادیم؟

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ؟

آیا آتشی که برمی افروزید را می بینید؟

أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ؟⁴

آیا شما درخت و هیزم آن را آفریدید یا ما آفریننده آن هستیم؟

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ؟⁵

[از آن ملحدین بپرسید]: آیا از عدم (بدون علت فاعلی) بوجود آمده اند؟ یا این که

خودشان خودشان را خلق نموده اند؟

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ؟

یا این که آسمان ها و زمین را آنها آفریده اند؟ البته به یقین نائل نمی شوند.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؟⁶

آیا چنین پنداشته اید که شما را بیهوده آفریده ایم؟ و به سوی ما بر نمی گردید؟

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَّتَّى؟

مگر انسان هرچه آرزو کند، به آن می رسد؟

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ⁷

هر آنکس که در آسمانها و زمین است، از او می خواهد، هر روز در شأنی هست.

⁴ .سوره واقعه/ آیات: 63و64و68و69و71و72.

⁵ .طور 35 و 36

⁶ .حج/115

⁷ .الرحمن/29 و 30

فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

راز و علت پرسشی بودن بیشتر جملات قرآن کریم

راز و علت پرسشی بودن بسیاری از جملات قرآن کریم، اولاً این نکته است که خداوند متعال می‌خواهد انسان به تفکر پردازد. اهل تفکر باشد. تفکر در او مستمر باشد نه اتفاقی. چرا که انسانیت انسان به تفکر و تعقل است. هر انسانی به قدری انسان است که متفکر است. بقول مولوی:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

گر گل است اندیشه‌ی تو، گلشنی ور بود خاری، تو همیشه گلخنی

ثانیاً طبق احادیث فوق روح و قلب انسان جام جهان نما، جام جهان بین و آینه سکندری است. همه حقایق در آن مکنون و مقدر است.⁸ با پرسش از خویش و پاسخ از خود (تفکر) این جام جهان بین، ظهور و بروز می‌کند و بالفعل می‌شود.

⁸. لازم به ذکر است که نظریه تذکار (یادآوری) سقراط و افلاطون هم به همین معناست با اختلاف تفاسیری که وجود دارد.